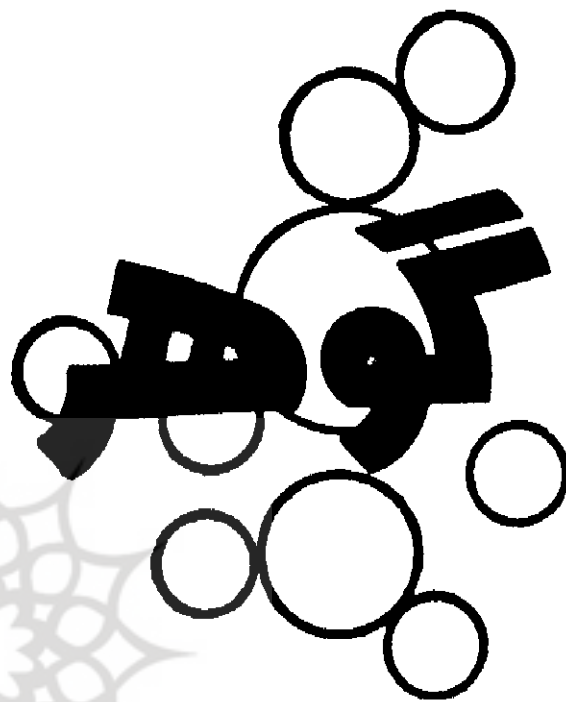


سال چهارم - شماره ۱۰ دی ماه ۲۰۳۵  
(شماره مسلسل ۴۶)



بیرمسئول: مرتضی کامران

اعلام خطر به وزارت آموزش و پرورش

## تدریس زبان پارسی در دبستانها و دبیرستانها

(۸)

بما می گویند و می نویسند که از دنبال کردن این مبارزه مبارک و مقدس، که چهار سال آزرگار است، در سنگر محکم و متقن ماهنامه تحقیقی گوهر، با مخربان زبان نغز دری و مسخ کنندگان شعروادب شیوای پارسی و دشمنان فرهنگ نامدار ملی، آغازیده ایم کوتاه نیائیم و رشته بهم پیوسته سخن را از کف رها نکنیم. بگوئیم و باز بگوئیم و بنویسیم

و باز بنویسیم و از این تأکید و تکرار خسته و ملول نشویم و آزرده و نومید نباشیم ، زیرا تازه، این دم گرم، در آهن سرد دلهای سخت، اثر کرده و این فریاد دردناک ، صماخ ضخیم گوشهای سنگین را، بجنبش افکنده است ، بنابراین حیف و دریغ باشد کار نیمه تمام بماند!! امروز در هیچ محفلی و مجلسی نیست که چندتن از ارباب ذوق و حال جمع باشند و از شعر و ادب پارسی سخن رود و از این مبارزه فرخنده و تلاش خجسته گفتگویی در میان نباشد.

صاحب‌دلی بمانوشته است: من، تازه، با خواندن مقالات مسلسل ماهنامه تحقیقی گوهر، این اژدهای هزارسرو عفریت پتیاره‌ای را که بنام «شعر نو» و «موج نو» پیداشده و بشاهد بدیع‌الجمال و عدیم‌المثال شعر نغز و شیوای دری و زبان شیرین و نمکین پارسی حمله‌ور شده است، شناخته‌ام و از قدر و منزلت مبارزه پی‌گیروبی‌امانی‌که برای سرکوفتن و از پا درآوردن این جانور پلید شروع کرده‌اید آگاه‌گشته‌ام.

اهل نظری بما نوشته است : مقابل و برابر نهادن قطعاتی از اشعار محکم کهن شاهکار آفرینان قدیم ، با آثاری از بهم بافته‌های سست نوسرایان جدید، در چند شماره اخیر ماهنامه، بدعتی فوق‌العاده سودمند و بدیع و کاری بسیار بجا و بموقع بوده است. زیرا باقیاس و سنجش آنها از نزدیک، میتوان، باسانی و بزودی، بقوت و زیبایی و فصاحت و بلاغت شعر قدیم و سستی و زشتی و فضاخت و قباخت بهم بافته‌های جدید پی برد.

یکی از برنایان سرسپرده و فریفته «موج نو» بدیدار ما آمد و در کمال صراحت گفت : پس از خواندن مقالات شما، باین حقیقت پی بردم که مهمترین انگیزه شخص من در پیروی از نوپردازان، همانگونه که نوشته‌اید، یکی بی‌خبری مطلق از کم و کیف گنجینه سرشار و گرانبهای شعر و ادب قدیم پارسی بود و دیگری، فرار از دشواریهای تحصیل و زحمت تحقیق و تتبع در مصنفات و مؤلفات ادیبان و شاعران گذشته.

یکی از ادیبان و شاعران کهنه‌کار و بزرگوار بما پیغام داد : حاق مطلب و جان سخن همان بود که در یکی از این سلسله مقالات نوشتید و در کمال وضوح خطاظر نشان ساختید که در شاعری، اساس کار، وجود «خمیرمایه ذوق» و «جوهر هنر» است و بس. این بیچارگان مفلوک و درماندگان مسکین که بسوی شعر نو و موج نو گرائیده و هجوم برده‌اند، و چون گاو چشم بسته عصاره، بدور محور نوپردازی، یعنی ردیف کردن الفاظ، بی در نظر گرفتن معانی، چرخ میخورند و پوزه در کاه فرو میبرند، و شام بهمان جا که بام بودند باز میگردند، همه و بی استثنا، از داشتن چنین «جوهر هنری و خمیرمایه ذوقی» محروم و مهجورند.

پیر جهان دیده و سرد و گرم چشیده‌ای بما گفت : در آنچه، تاکنون ، براین نمط، نوشته‌اید، سخنی راست تر و درست‌تر از آن نبود که بتکرار تأکید کردید که آثار

نوپردازان، چون حباب آب روان و نقش ریگ بیابان، عمری بسیار کوتاه و زودگذر دارد و با وزش دمی و جنبش قدمی از میان می‌رود. این جرعه‌ها، نه تنها با درگذشت صاحبان، بلکه حتی در زمان حیات آنان، خاموش و فراموش می‌شود.

یکی از فدائیان کفن‌پوش و قداره بند (نیما یوشیج) که اکنون پیمان شکسته و ایمان بباد داده و کافر و مرتد شده و از آنچه گفته و کرده است استغفار می‌کند می‌گفت: من پس از سالیان دراز طرفداری و هواخواهی، بالاخره ندانستم که عقیده نوپردازان و پیروان موج نو، درباره این موجد و بانی انقلاب ادبی!! چیست؟ کدام فرقه راست و درست می‌گویند و برحقند؟ زیرا گروهی، که در میان‌شان سرشناس‌ترین و تندروترین نوپردازان وجود دارند، در مصاحبه‌های منصل، چه در روزنامه‌ها و چه در رادیو و تلویزیون، نیما را، در حد یک ناظم معمولی و عادی، تنزل می‌دهند و برای او، نه «ذره ای نبوغ» قائل هستند و نه سبک خاص و «مکتب نو» می‌شناسند و برخلاف، جمعی، از جمله استادی از دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران که ریاست گروه ادبیات پارسی را هم برعهده دارد و از زمره غلاة فدائیان نیما بشماره می‌رود، می‌خواهد در دانشکده، کرسی خاص برای تدریس «سبک نیمائی» ایجاد کند و خود بتدریس آن پردازد!! میان این عقاید و آراء و نظرهای متغایرو متفاوت، فرق از زمین تا آسمان و از فاتحة الكتاب تا ثبت پدا ابی لهب است.

البته این نوشته‌ها و گفته‌ها، برای ماکه راه سخت و دشوار کعبه مقصود را، بجان و دل، می‌سپاریم و بیای ارادت و اخلاص، مغیلان را پرنیان می‌شماریم، شورانگیز و تشویق‌انگیز است و می‌توانیم، باستظهار و پشتیبانی آن، در تبلیغ رسالت عالی خویش و تحقق بخشیدن باساسنامه و اجرای برنامه بنیاد نیکوکاری نوریانی، چست و چالاک‌تر، به پیش بتازیم، بخصوص که می‌بینیم در دو روزنامه کثیرالانتشار اطلاعات و کیهان، یعنی دو نشریه فریفته و شیفته بازار نوپردازی هم، رفته رفته، آثار و معالم این بیداری و هشیاری پیدا شده است و بفرستندگان شعر نو که چشم براه درج آثار خود در شماره‌های آن روزنامه‌ها هستند ولی آنها را چاپ شده نمی‌یابند، پند و اندرز داده‌اند که از فرستادن این آثار سست و نادرست و الفاظ ردیف شده بی معنی، دست بدارند و بیشتر به تحصیل و تکمیل پردازند و مایه و پایه خود را در شعروادب قوی سازند و آنگاه طبع بیازمایند. برای آنکه تصور نشود این تصور بی دلیل و مدرک است از ذکر مطلبی ناگزیریم: در دو صفحه ۱۸ و ۱۹، شماره ۲۹۷، سال ششم، مورخ شنبه ۲ بهمن ۲۵۳۵ شاهنشاهی مطابق ۲ صفر ۱۳۹۷ هجری قمری، مجله «تماشا»، اثری از دو نوپرداز معاصر درج

۱- شماره‌های هشتم و نهم سال چهارم ماهنامه تحقیقی گوهر رجوع شود.

شده است که با دستیاری و پاهمردی یکدیگر، این پدیدهٔ عجیب الخلقه و محیر العقول را بوجود آورده‌اند!! تصویر دلاویز این دوشریک همدل و همدستان و هم‌آواز نیز، در میان تکه پاره‌های همان اثر، بچاپ رسیده است!! براستی حیف و دریغ باشد این «شاهکار ادبیات معاصر!!» در این سلسله مقالات ماهنامهٔ تحقیقی گوهر، برای عبوت تاریخ، ثبت و ضبط نشود. از آنرو عین آن را، بی حذف کلمه‌ای (بجز اسامی و تصاویر بهم بافندگان آن) در اینجا می‌آوریم :

## تفنگ گیسوطلائی

### شعرهای

.....

تهران زمستان ۱۹۷۲

... شاعر ایرانی مقیم پاریس، و همکار قدیم تماشا، برای چند روزی در ایران بود. در این سفر کوتاه، تماشا را هم فراموش نکرد. يك سفرنامه. يك گفتگو دربارهٔ شعر، و چند شعر را که با .... شاعر، مشترکاً سروده بودند، بما داد. اکنون شعرها را چاپ می‌کنیم و مقاله‌ها را هم در شماره‌های دیگر چاپ خواهیم کرد.

احواله

سنگ بیمار است و سنگ خام است

احوالم مرید بی‌تاب است و وسطهای روز خاموش است

نمی‌گذاردم بی‌خیال باشم

عاشق کشتزارها

عاشق پشته‌ها

نمی‌خواهدم هم خیلی بی‌تاب

بس احوالم

خوب است. الحمدالله

زبانی که از آفتاب زهر می‌گیرد

رازی دارد

تا با او بگویند راه‌درازی دارد

فقط گاهی پرنده

وقتی که با او می‌نشیند

از آفتاب به آسمان می‌رود

تن از هوای تیزتر  
وقتی برسد به باد  
آشیانه هایی با باد  
از دستهایی مثل  
باد  
زیر نوازش های جوان اما  
خون عبوری ابدی خواهد داشت

به روی عشق که می پریم  
به سمت سبزتر حس  
آهسته می نشینم  
پر اما از بالاتر روح که می گذرد  
همیشه بعد قبل  
می شود

وقتی می افتد از آب  
تازه مثل جادویی و جوان  
آهوی تاریک  
اما تو از افتادن و  
آهو از جا دوست  
بیدار

چشم که پر می شود از پرواز  
دل تو همیشه می خواهد  
برود در چاه

شب صدایی تو  
باد از تن صبح  
که صبح دورتر من در میان عطری تند  
وباد که فاصله مان را می رود  
در شن

شنبه سوراخ  
یکشنبه سوراخ  
دوشنبه سوراخ سوراخ  
سه شنبه سوراخ سوراخ سوراخ  
چهارشنبه سوراخ  
پنجشنبه همه ی سوراخها  
جمعه همه ی سوراخها در  
چاه

در باب سستی و فضاحت و زشتی و قباحت این اثر که، بی‌سخن هدیان‌دویمار در بیچ و تاب بحران است، خود را، از هرگونه انتباه و تذکار و تاکید و تکرار بی‌نیاز میدانیم. خود خوانندگان با یکبار خواندن، بسارزش و قیمت و بقدر و منزلت آن پی خواهند برد.

آن‌کس که ز شهر آشنائست ، داند که چنین اثر کجائست؟؟  
اما نکته قابل توجه و درخور ذکر آنست که پس از چاپ و نشر این اثر در مجله تماشا، دوروزنامه اطلاعات و کیهان، یکی پس از دیگری، آن را دستخوش استهزاء و تمسخر ساختند و با نیش‌گزنده طنز و طعن بسرزش و ملامت پرداختند!!  
خوانندگان ماهنامه تحقیقی گوهر خوب توجه دارند که این دو روزنامه، تاکنون، بهر هفته، در صفحات ادبی خود، آثاری همانند و هم سنگ همین هدیان نوپردازان و نو سرایان، طبع و نشر کرده‌اند و از این پس نیز، نشانه‌ای در دست نیست که باین کار عبث و باطل ادامه ندهند. پس چه پیش‌آمد که پس از انتشار قطعه «تفنگ گیسوطلائی»، خود را ناگزیر دیده‌اند که آنرا بسخره گیرند و بر سر ایندگان آن بیغاره برانند؟؟

روزنامه‌های اطلاعات و کیهان، سالهاست که، پس از يك مبارزه و کشمکش آشکار و پنهان و قهر و خشم تند و سخت، براه صلح و صفا درآمدند و آشتی کردند. ولی بر قابت شدید با یکدیگر که لازمه روزنامه نگاریست ادامه داده اند و خواهند داد. آثار این هم-چشمی، در تمام مظاهر و شئون این دو روزنامه، بچشم میخورد. از روزی که قرار شد این دوروزنامه، بهر هفته، چند صفحه ادبی داشته باشد، آرایش و پیرایش این صفحات بچنگ چند جوان شیفته و فریفته شعر نو، یا بقول عضو ارجمند هیئت تحریریه و نویسنده چیره دست اطلاعات، «چند جوان موی سرو روی نتراشیده و چین کهنه پوشیده» افتاد، خواه ناخواه، پای رقابت اساسی و بنیادی دو روزنامه باین صفحات ادبی نیز کشیده شد. چون ذروه کمال وحد نصاب شعر نو، در زشتی الفاظ و سستی جملات و فقدان تام و تمام معنی و دوری و هجوری از کلیه قیود و ضوابط و اصول و میانی شعر و ادب زبان‌دوری است، آرایش دهندگان مونتراشیده چین کهنه پوشیده این صفحات ادبی، برای آنکه در این قسمت نیز از هم بدنبال نمانند و گوی پیروزی را از میدان مسابقت بر بایند تاکنون کوشیده‌اند، نوع شعر نو و موج نو صفحه ادبی هر روزنامه، از لحاظ لفظ و معنی، مهم‌تر و لاطائلتر و زشت‌تر و مفتضح‌تر از دیگری باشد و بدین طریق در این جتاغ شکستن، شرط را ببرند. باید انصاف داد و اذعان کرد از این حیث خیلی خوب از عهده یکدیگر برآمده‌اند و در درج مهمل بافیها و لاطائل پردازیها، از هم تمیزی کم و کاست ندارند و صفحات ادبی این دو روزنامه بهترین شاهد و گواه این مدعا اما، اکنون، مجله تماشا، با ابتکار و

شاهکار اخیر خود، یعنی درج قطعۀ «تفنگ گیسوطلائی» در این مسابقه، از هر دو حریف جلو افتاده و این بازی را از هر دور و زمانه برده است. درج و نشر قطعۀ «تفنگ گیسوطلائی» تهران اثر زمستان ۱۹۷۲، با شترک دوشاعر شاهکار آفرین معاصر!! دل هر دور و زمانه را سخت آزرده و بدزد آورده است، تا آن حد که مجبور شده اند کار مجله تماشا را مسخره کنند و با زبان طنز و طعن بانتقاد پردازند. اللهم اشغل الظالمین بالظالمین .

براستی، کار گزاران و کارپردازان صحنه موج نو و معرکه گیران و تعزیه گردانان بساط شعر نوعی غوغا و هنگامه ای براه انداخته اند!!

امروز کسانی که دست اندر کار امور طبع و نشرند و از گرانی کاغذ و حروفچینی و چاپ و صحافی و توزیع خبر دارند، نیک میدانند که هزینه هر شماره مجله ای، همانند تماشا، با این عده صفحات و نوع کاغذ و تصاویر و چاپ رنگین و صحافی و آرایش ظاهری چه مبلغ تمام میشود. بیشک پول این کار از بیت المال ملت مسلمان و از نقدینه خزانه دولت ایران پرداخته میشود. آیا سزاوار است پول ملتی در امحاء سرمایه افتخارات همان ملت بمصرف برسد؟!

بی هیچ سخن، طبع و نشر قطعۀ «تفنگ گیسوطلائی» و امثال آن، در هر مجله و نشریه پاریسی، لطمه ای شدید بشعر دری و ضربتی مهلك بر زبان پارسی و بی اعتنائی قوی بمفاخر ملی است. وای و صد وای!! اگر چنین قطعۀ ای در نشریه وابسته بدستگاه عظیم تبلیغاتی و انتشاراتی کشور باشد!!

هر چه بگردد، نمکش میزنند! وای، بروزی که بگردد نمک!

از همه کسانی که به آب و خاک پاک و بعظمت و ابهت شاهنشاهی قدیم و قویم و به فرهنگ با فروشکوه و بمعالم و مآثر غرور آمیز و مفخرت انگیز و بخدمت بیمزد و منت زبان نغر و با مغز پارسی باستقلال ملک و ملت ایران، علاقه و ایمان و دل بستگی و ایقان دارند می پرسیم که آیا طبع و نشر عذیان:

شنبه سوراخ

یکشنبه سوراخ

دوشنبه سوراخ سوراخ

سه شنبه سوراخ سوراخ سوراخ

چهارشنبه سوراخ

پنجشنبه همه ی سوراخها

جمعه همه ی سوراخها در

چاه

بعنوان مظهر و مجلای ادبیات معاصر، خدمت بایران است؟؟ آیا ما در آنچه نوشته‌ایم حق داریم یا نه؟

اگر این کار را خدمت نمیدانید و ما را در اظهار نظر برحق می‌شناسید، پس بی تفاوت و بی اعتنا ننمایید و با سوز و گداز، در ددل خود را بمقامات مسئول و مربوط بنویسید و از آنان مصراً و موکداً بخواهید که از ادامه این کار دست بدارند و بآراء عمومی و افکار ملی توجه کنند و حرمت گذارند. بیش از این بردهای عاشقان گردن فرازی و سربلندی معنوی ایران خنجر فرو نبرند و در چشمان شیفتگان فروشکوه زبان پارسی و فرهنگ نامدار ملی پیکان نشانند.

اگر بگویندگان این هذیان‌ها، علاقه و دلبستگی معنوی دارند و یا آنرا براستی مستحق کمک و مساعدت مادی می‌شناسند، بنحوی دیگر، منظور خود را معمول دارند و مأمول خود را بحصول برسانند و با درج و نشر این بهم بافته‌های بی‌قدر و بها و آسمان ریسمان‌های رسوا، آبروی خود آنان و رونق و شکوه فرهنگ ملی ما را بخاک فریزند.

دلسوزتر و جانکاه‌تر از همه آنست که شنیده‌ایم، پس از انتشار «تفنگ گیسوطلائی» در مجله تماشا، با این کم و کیف وبخصوص با ذکر تاریخ سرودن آن یعنی «تهران-زمستان ۱۹۷۲» معرکه گیران و صحنه‌سازان و میانداران شعر نو و موج نو سخت متوحش و مضمض و مضطرب و معترض شده و گفته‌اند: طبع و نشر اینگونه آثار بنام شعر نو، بانقلاب ادبی معاصر!! لطمه‌ای غیرقابل جبران وارد می‌آورد و این جنبش و نهضت نوپا و تازه نفس رادر نطفه و مشیمه خفه میکند!! این خنجر زهرآلودیست که بدست دشمن، از پشت، بر پیکر تلاش چشمگیر ما فرو برده شده است!! حتی پیامبر نادره پرداز شعر نو، در این مسورد، بناچار، بیک مصرع شعر کهن استشهد کرده و گفته است:

دشمن دانا به از نادان دوست!!

برای ما و هر علاتمند بخیر و صلاح ملک و ملت، مانند روز روشن است که اگر گردانندگان خیرخواه و عاقبت اندیش بالا دست رادیو و تلویزیون که بار سنگین و کمر-شکن مسئولیت اداره دستگاه عظیم تبلیغاتی و انتشاراتی کشور شاهنشاهی را، در این عصر فرخنده و میمون و دوران خجسته و همایون، بردوش همت والا نهمت گذاشته‌اند و مانند ما، شیفته و فریفته آثار و معالم تفاخر آمیز و غرور انگیز علمی و ادبی و هنری بزرگان و شاهکار آفرینان و میناگران زبان نغز دری هستند، شماره ۲۹۷ شنبه ۲ بهمن مجله تماشا را، برابر خود نهند و یکبار، از روی کمال تأمل و تدبر، قطعه «تفنگ گیسوطلائی» تهران زمستان ۱۹۷۲» اثر مشترک دو نوپرداز معاصر را بخوانند، بی هیچ گونه شك و تردد، با ماهر آئی و هم عقیده خواهند شد که انتشار اینگونه آثار بی پایه و مایه، کاری زشت و نسنجیده



و امری نپخته و ناپسندیده است و آنگاه، بطور قطع، از تکرار اینگونه رفیق‌بازها و خاصه خرجیها و سبک‌سریها و هوسرانیها و رسوائیها و پول بدورریختنهای متصدیان زبردست دستگاه جلو خواهند گرفت و آنان را بکنه مسئولیت عمیق و وظیفه شناسی دقیق شان، در کار این دستگاه مهم مورد علاقه همه مردم، متوجه و متنبه خواهند کرد. برای این مجله رنگین، علاوه بر هزیند سنگین (تهیه و چاپ و توزیع)، در هر ماه، میلیونی هنگفت بمنظور ترویج و تبلیغ آن در برنامه‌های مختلف آگهی‌های رادیو و تلویزیون خرج میشود.

میان خود و خدا، آیا صرف این میلیونها ریال برای هر شماره از آنروست که زنان و مردان و پسران و دختران ایرانی این مجله را بخرند و این هدیان دو طبع خام و بیمار و دو دماغ نپخته و تب‌آلود (بقول ما) و یا این شاهکار ادبی عصر حاضر «بک شاعر ایرانی مقیم پاریس و همکار قدیم تماشا و یک شاعر مقیم تهران و شاعر قدیم تماشا (بقول شما) را بخوانند یعنی:

چشم که پر می‌شود از پرواز

دل تو همیشه می‌خواهد

برود در چاه

شب صدای تو

باد از تن صبح

که صبح دورتر من در میان عطری تند

و باد که فاصله مان را می‌رود

در شن

وای و صد وای!! از آن روزی که قرار شود بحسابها برسند و مسئولان به درد دادن و تلف کردن پولها را بیای میزان عدل و داد بکشانند!!  
براستی، در آن روز چه جواب خواهند داد؟

شما را بخدا، آیا سزاوار است فرهنگی نامدار و جهانگیر که در دورانهای گذشته، یعنی بروز گاران آشفته و پریشیده‌ای که جهان چون موی زنگی بهم ریخته و هوای دلاویز و فضای مشک بیز خاک پاک ایران از دود و دم خفقان آور لشکریان جرار و خونخوار مغول و تاتار تیره و تار بود، با زبان رسا و طبع شیوای فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین فرزند ایران، این اثر آسمانی و شعر ملکوتی یعنی آیت جمال و کمال و جلال فکر و احساس انسانی را، در فضیلت آدمیت، بعالم بشریت هدیه کرده است:

تن آدمی شریف است، بجان آدمیت.      نه همین لباس زیباست، نشان آدمیت!  
اگر آدمی بچشم است و زبان و گوش و بینی      چه میان نقش دیوار و میان آدمیت!

خور و خواب و خشم و شهوت، شغب است و جهل و ظلمت،

هیوان خبر ندارد، ز جهان آدمیت!  
که همان سخن بگوید، بزبان آدمیت!  
بدر آی، تا به بینی طیران آدمیت!  
که فرشته ره ندارد، بمکان آدمیت!  
همه عمر، زنده باشی، بروان آدمیت!  
بنگر! که تا چه حد است مکان آدمیت!  
هم از آدمی شنیده‌ست، بیان آدمیت.

بحقیقت آدمی باش، و گرنه مرغ باشد،  
طیران مرغ دیدی؟ توزیای بند شهوت،  
مگر آدمی نبودى؟ که اسیر دیو ماندی،  
اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد،  
رسد آدمی بجائی، که بجز خدا نه بیند،  
بنصیحت آدمی شونه بخویشتن، که سعدی

امروز، پس از گذشت نزدیک بهشتصدسال، کار به آنجا کشیده شود که: در این عصر  
فرخنده و دور خجسته، که آثار و معالم ترقی و تعالی ایرانی و علامات و امارات فر  
وشکوه باستانی در همه شئون کشور آشکار و هویدا است، و ایرانیان نژاده و آزاده،  
بدنبال پیشوا و رهبر بزرگ ایران دوست و فرهنگ خواه خود، با گامهای استوار، بسوی  
دروازه‌های تمدن بزرگ، پیش میروند، مظهر و نماینده شعر و ادب همان فرهنگ، نموداری  
از سخافت و قباحث و فضاحت و زشتی و پستی و زبونی یعنی این شعر درج شده در  
مجله تماشا باشد؟؟:

شنبه سوراخ

یکشنبه سوراخ

دوشنبه سوراخ سوراخ

سه‌شنبه سوراخ سوراخ سوراخ

چهارشنبه سوراخ

پنجشنبه همه‌ی سوراخها

جمعه همه سوراخها در

چاه

آیا کسانی که عامل و مباشر و همکار و مددکار و مشیر و مشار این عمل هستند،  
ادعای خدمت بمیهن دارند؟؟؟

دبیر کل بنیاد - دکتر نصره الله کاسمی

دبیر کل بنیاد